



فهرست مطالب

۲ مقدمه
۲ ۱۰. منظور از «تحت لحاف واحد»
۳ ۱۱. تکلیف خود فرزندان در تفریق مضاجع
۳ دلیل بر تکلیف فرزندان
۴ ثمره بحث
۴ بحث اصولی
۶ نظریه اصول پیرامون امر به امر
۶ راه‌هایی دال بر واجب بودن امر به امر
۷ قاعده کلی بحث یازدهم
۱۱ نتیجه بحث یازدهم
۱۱ خلاصه بحث یازدهم
۱۱ ۱۲. تفریق مضاجع تا چه سنی بر عهده پدر و مادر است؟
۱۲ راه‌های صدق صبی بعد از بلوغ
۱۲ ۱. مقصود از «صبی»
۱۲ ۲. الغاء خصوصیت



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

نه بحث در این روایات آوردیم. آن چیزی که مطرح کردم، برای بحث یازدهم می‌گذاریم. یک نکته مقدم بر آن هست که به عنوان بحث دهم می‌آورم.

۱۰. منظور از «تحت لحاف واحد»

بحث دهم این است که مرحوم آقای خوئی که این روایات را جمع کرده‌اند، گفته‌اند: مقصود تحت لحاف واحد که ما گفتیم، نیست بلکه کمی اعم از آن است.

آن نکته دیگری که آقای خوئی اینجا آورده‌اند، این است که این در جایی است که بچه‌ها حالت عریان داشته باشند، نه عریان کامل؛ یعنی لباس زیر دارند. چون ایشان در فقه در بحث حدود هم آن روایاتی که تحت لحاف واحد آمده حمل بر جایی کرده‌اند که دو مرد یا دو بچه لخت باشند. آن‌جا بحث است که عریان کامل است یا نه؟ آن را بحث کرده و همان را قرینه گرفته‌اند که اینجا مقصود چنین چیزی است.

در نکته دهم سؤال این است که آیا اینکه می‌گوید: «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ»^۱ مربوط به جایی است که تحت لحاف واحد حالت عریان دارند ولو عریان نسبی یا اینکه این مطلق است بحث عریان و غیر عریان ندارد.

آقای خوئی می‌فرماید: که این حمل بر جایی می‌شود که حالت عریان دارند و این تکلیف که ایشان الزامی می‌دانند و می‌گویند بعید نیست الزامی باشد، مربوط به جایی است که عریان باشند. ایشان این را بر سیاق بحث، همان تحت لحاف واحد می‌گیرند و می‌گویند: این‌که آن‌جا گفتیم، اینجا هم تسریع پیدا می‌کند و منشأش همان نکته‌ای است که خیلی بعید است، درحالی‌که لباس دارند باز هم بگوییم باید تفریق مضجع بشود.

این نکته هم به نظر می‌آید تمام نیست. ظاهر «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ» مطلق است. چطور لباس بیوشند، کم باشد یا زیاد، عریان باشد یا غیر عریان باشد، این وجهی برای این‌که این روایت را حمل بر حالت عریان و بی‌لباس و یا

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۲۳۱.



لباس بسیار اندک و این‌ها بکنیم، ندارد. بلکه روایت اطلاق دارد و با ارتکازات سازگار است. طوری که در واقع، احتیاطی که در موضوع هست اقتضا می‌کند که نه فقط حالت عریان گفته شود بلکه حالات دیگر را هم شامل می‌شود. بنابراین وجهی که واقعاً مقید بشود و ما را به سمتی ببرد که دست از این اطلاق برداریم، به نظر می‌آید وجود ندارد و این‌ها مطلق است.

این نکته دهم است که به نظر می‌آید این فرمایش آقای خوئی در باب حدود، فرمایش تامی نیست؛ و در کتاب نکاح تحت همین مطلب اشاره کرده و می‌گویند: حمل جایی است که تعارضی باشد، اینجا تعارض نیست بلکه این‌طور معنا کرده که با آن قرینه‌ای که بگوییم حرام است یا واجب، این کار بشود.

۱۱. تکلیف خود فرزندان در تفریق مضاجع

اما بحث یازدهم در این روایات این است که آیا این تکلیف که متوجه پدر و مادر مکلفین است، چه تکلیف الزامی چه استحبایی؛ به اینکه جای خواب بچه‌ها را جدا کنند، تکلیفی را برای خود بچه‌ها به دنبال می‌آورد یا نه؟ ممکن است سؤال کنید: مگر بچه‌ها قبل از بلوغ، تکلیف بر آن‌ها بار می‌شود؟ جوابش این است: بله.

دلیل بر تکلیف فرزندان

۱. یکی این‌که بنا بر بعضی مبانی فقهی، قبل از بلوغ تکلیف الزامی وجود ندارد، اما تکالیف غیر الزامی می‌شود وجود داشته باشد و لذا بچه‌ها به ده سال که می‌رسند علی‌القاعده ممیز هستند. ممکن است بگوییم صبی ممیز می‌تواند یک نوع تکالیفی داشته باشد، منتهی غیر الزامی است.

۲. دوم این‌که عشر سنین که اینجا گفته شده، دختر را هم در برمی‌گیرد. دختر بنا بر آنچه مشهور است، قبل از آن به تکلیف رسیده و بعد از آن هم ممکن است بگوییم این تا سنین بالاتر هم شامل می‌شود.

بعد از بلوغ هم این حکم تفریق باز می‌گوید جدا کنید و لذا برای این سؤال معنی‌دار است. یعنی این‌که می‌گوییم آیا از حکم شما برای تفریق می‌شود حکمی برای خود بچه‌ها درآورد، به طوری که واجب است تفرق داشته باشند یا مستحب است یا کراهت دارد؟

می‌شود از اینجا به آن‌جا پلی زد و سؤال کرد که آیا چنین حکمی قابل استخراج است یا نه؟ ثمره‌اش هم در حکم غیر الزامی در حالتی که به تکلیف نرسیده ظاهر می‌شود.



دوم، جایی که به تکلیف رسیده. مثل دختری که ده سالش است که در خود روایات هم داخل است. پس سؤال این است که از این تکلیف اولیاء و مکلفین به تفریق بین بچه‌ها، می‌شود تکلیفی برای خود بچه‌ها استخراج کرد یا نه؟

شماره بحث

شماره این سؤال در دو جا ظاهر می‌شود:

۱. یکی در تکلیف غیر الزامی قبل از تکلیف است. بنا بر این که بگوییم می‌شود تکلیف غیر الزامی داشته باشد.
۲. یکی هم در تکلیف الزامی است، البته برای دختر یا پسری که بعد از بلوغ هم هست، این طرح بحث می‌شود. برای این که مطلب روشن شود، یک بحث اصولی را عرض می‌کنم. بعد ملاحظه کنیم این مصداق بحث اصولی هست یا خیر؛ یعنی ربطی با اینجا دارد و اینجا مصداق آن است یا آیا ملاک آن در اینجا می‌آید یا نه؟

بحث اصولی

مقدمه ورود در بحث، طرح آن مبحث اصولی است. آن مبحث را در اصول ملاحظه کردیم. «امر به امر» است. این بحث را اینجا کار داریم. علاوه بر این در بحث بعدی هم در استیذان که آیه شریفه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَذْنُكُمْ الَّذِينَ الَّذِينَ لَمْ يَلْعَنُوا الْحُلُمَ» (نور/آیه ۵۸) در سوره نور است که مفصل بحث می‌کنیم. آن جا هم به این بحث نیاز داریم. آن بحثی که می‌تواند به اینجا مربوط باشد، این است که آیا امر به امر، مفید و خوب هست یا نه؟ گاهی هست که مولا خودش به صورت مستقیم امر می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (بقره/آیه ۱۸۳) امر مستقیم متوجه مخاطبین است ولی گاهی امر به امر می‌کند، می‌گوید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» (طه/۱۳۲)، این را در بحث «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» هم آورده بودیم. به خود اهل نمی‌گوید نماز بخوانید، به ما می‌گوید: امر به نماز بکنید. در اینجا امر به امر است. صیغه‌اش ممکن است مثل «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» باشد که امر به امر صریح و روشن است. گاهی ممکن است با یک کنایه این امر به امر استخراج شود ولی باز امر به امر است به هر بیان و تعبیری که باشد.

امر به امر در اصول مطرح شده و چیزی که مستقیم از آن استفاده می‌شود این است که شخص مأمور در وهله اول که شارع امرش را به او خطاب کرده، واجب است که او نیز امر بکند یا اگر قرینه‌ای باشد که وجوب نیست، مستحب است؛ یعنی تکلیف متوجه این آقا می‌شود که امر بکند. مثل اینکه می‌گوید وأمر بالمعروف، باید امر به امر به معروف



بکند یا «وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» باید امر به نماز خواندن بکند؛ یعنی به پدر و مادر می‌گوید: بگو که نماز بخوانند. این که او باید بگوید واجب است. او باید امر بکند.

اما سؤال اصولی این است که بر آن مأمور دوم که امر را از شارع نشنیده و امر را از پدرش شنیده یا از پیامبر شنیده، آیا آن فعل برای او نیز واجب است؟ برای مأمور اولی امر واجب است امر دومی این است که پدر به او می‌گوید: «صل» و یا می‌گوید: «اترك المنکر» این امر اولی واجب است و دلالت بر وجوب می‌کند. آیا امر دومی نیز که به واسطه شارع به عهده او گذاشته که این امر را بکند آن هم دال بر وجوب است؟ یعنی شخص سومی که در واقع از دومین مأمور این امر را می‌شنود، نه از خدا و با واسطه، آیا باید اطاعت کند؟

امر دال بر بعث و مفید وجوب است البته با یکی از مبانی که در اصول گفته شده؛ منتهی امر اولی که از شارع صادر می‌شود امر است و دال بر وجوب است؛ اما امر دومی که از مکلفی غیر شارع صادر می‌شود، این هم دال بر وجوب است یا نه؟

در شرایط عادی دال بر وجوب نیست. من اگر به شما جسارت بکنم بگویم پنجره را ببند یا بازکن برای شما واجب نیست اطاعت بکنید؛ اما این امر عادی بین مردم که همین‌طور حالت طبیعی دارد و شارع من را موظف کرده؛ که تو امر بکن یعنی آن کسی که حق ولایت و تشریح دارد امر را بر عهده من گذاشته. در حالت طبیعی این امر دومی که بین خودمان بود، واجب‌الاطاعه نبود ولی شارع گفته‌اند که تو برو بگو.

آیا امر دومی هم مثل امر اولی دلالت بر وجوب می‌کند؟

نتیجه این سوال آن است که اگر بگوییم دال بر وجوب است، آن عمل بر شخص واجب می‌شود ولی اگر بگوییم دال بر وجوب نیست، آن عمل بر او واجب نیست. فقط او باید بگوید که این کار را بکن. البته در جایی که قرینه غیر از این نداشته باشیم. بعضی اوقات شارع به ولی امر یا امام گفته که مردم را به این مسئله امر بکن و به مردم هم گفته: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/آیه ۵۹) آن عیبی ندارد. آنجا امر به امر هست ولی امر مستقیم به خودشان داده که اطاعت بکنید. یا مستقیماً به بچه‌ها می‌گوید که پدر و مادرتان را اطاعت بکنید. آنجا محل بحث نیست. محل بحث جایی است که امر به اطاعتی به خودشان نکرده باشد. همین‌طوری به او گفته باشد که امر بکن که او این کار را انجام دهد. آیا شخص دوم یعنی مأمور نهایی هم باید این کار را بکند یا فقط اولی باید این امر را انجام بدهد؟ بقیه به عهده خودش است می‌خواهد انجام بدهد، می‌خواهد انجام ندهد. مواردی در فقه داریم، البته خیلی جاها قرینه داریم که خودش باید انجام بدهد ولی بعضی جاها نداریم. علت اینکه بگوییم دال بر وجوب، نیست، این است که شاید گفتن او مطلوب شارع هست ولی برای شارع خیلی مهم نیست که او اقدام بکند یا تمرین بدهد. حالت تمرینی و او مهم است؛ اما



اینکه شخص دوم و مخاطب نهایی هم باید عمل بکند ممکن است بگوییم نه. این امر به امر در اصول مطرح شده و سؤال این است که دال بر وجوب هست یا نیست؟ مراجعه به اصول بکنید می‌بینید مباحث زیادی در اینجا هست.

نظریه اصول پیرامون امر به امر

آنچه می‌شود بالاجمال در این بحث اصولی مطرح کرد، بررسی و پاسخ به این سؤال است: آیا راه‌هایی برای این هست که بگوییم امر به امر دال بر وجوب است؟

راه‌هایی دال بر واجب بودن امر به امر

۱. یک راه این است که بگوییم امری که از ناحیه مولا باشد واجب است. این امر دوم هم در حقیقت چون امر اول روی امر دوم آمد، چون در امر دوم، در سلسله او، شارع قرار گرفت و وقتی که شارع در سلسله او و در مبدأ او قرار بگیرد، آن وقت عقل حکم می‌کند که دال بر وجوب است. این یک وجه است که شاید خیلی تام نباشد.

۲. یک وجه هم این است که بگوییم: اگر امر اولی که تکلیفی متوجه شد، بدون این که آخری تکلیفی پیدا بکند، حالت لغو دارد. عرفاً ملازمه است. وقتی به این می‌گوید امر بکن، ملازمه دارد به این که دومی هم وقتی امر را می‌شنود باید عمل بکند. یک نوع ملازمه اینجا وجود دارد. نمی‌شود این امر باشد ولی او هیچ تکلیفی نداشته باشد. حتماً ملازمه‌ای هست.

به دومی هم می‌شود این چنین جواب داد که: ملازمه هست ولی ما قائل به تفصیل هستیم. می‌گوید امر به امر که کرد حتماً مأمور نهایی، تکلیفی دارد، ولی الزاماً ایجابی است؟ نه ممکن است ایجابی نباشد. اینکه وجوب است یا غیر وجوب قرینه می‌خواهد. ممکن است او گفته و بر او الزام کرده که اقدام بکند. او هم تکلیفی دارد. ولی لازم نیست ملازمه‌ای بین وجوب امر او و وجوب عمل او باشد. این قاعده عقلی قطعی، کلی نیست. حداقل در مواردی که صبی و غیر مکلف است این ملازمه قطعی نیست.

این اجمال بحث است. البته بحث اصولی در جای خود باید بحث شود. ما این مواردی که می‌گوییم حداقل این است که امر به امر در مواردی که تکلیف آن شخص منجز نیست. در اینجا در امر به امر، امر اولی واجب است اما امر دومی امر لغوی تکلیف نیست، حتماً مولد یک تکلیف برای آن شخص است، اما تکلیف، الزامی است یا غیر الزامی، آن حداقلش و ملازمه‌ای بیش از غیر الزامی نیست. الزامی‌اش هم قرینه خاصه می‌خواهد و لذا وقتی می‌گوید «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» دو تا حکم افاده می‌کند: یکی وجوب امر شما نسبت به بچه، یکی هم این که بچه و آن فرد اگر دلیل



خاصی نداشته باشد، تکلیف دارند ولی نه الزامی، این را نمی‌توانیم احراز بکنیم. حتی اگر مکلف هم باشد با توجه به این حکم نمی‌شود بگوییم او به این الزام دارد ولی حتماً رجحان دارد. مگر این‌که قرینه خاصه باشد. مثلاً: «قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً» (می‌گوید: حفظش بکن. بعد در روایات دارد که یکی از مصادیق حفظ کردن این است که امر و نهی‌اش بکن؛ چون اینجا قوا أنفسکم ناراً هست، حتماً وقتی مکلف باشد، آن وقت این مستلزم تکلیف الزامی است ولی اگر مکلف نیست یا مکلف هست ولی قرائنی وجود ندارد، بیش از تکلیف غیر الزامی نمی‌شود استفاده کرد و لذا ما می‌گوییم امر به امر به‌طور کلی نمی‌شود مستلزم و مفید و خوب برای مأمور نهایی باشد. ولی مستلزم یک تکلیف برای او هست البته اگر شرایط تکلیف در آن جمع باشد و مانعی نباشد ولی نه تکلیف الزامی. الا اینکه قرائنی باشد که تکلیف را الزامی بکند. این یک بحث اصولی است که من گزارشی از آن دادم. البته استدلال‌اتش همین است که چرا امر به امر دال بر وجوب امر دومی است؟ چرا می‌گوییم امر دومی هم دال بر وجوب است؟ یکی اینکه بگوییم این هم در واقع امر مولا هست که گفتیم امر مولا نیست. دوم اینکه بگوییم لغو است بدون اینکه وجوب داشته باشد. این هم می‌گوییم لغو نیست. در جایی که امکان تکلیف هست تکلیف باید باشد و الا لغو می‌شود؛ اما اگر امکان تکلیفی هم نیست آن وقت می‌گوییم حتی این اندازه ملازمه هم نیست و حالت تمرینی دارد. فقط می‌خواهد تمرینش بدهد.

بحث مفصل این اصول دین است. آنچه با بحث‌های ما مربوط است، این قسم قصه است و الا در بحث‌های سابق هم گفتیم. یک بار است که مطمئن هستیم امر به امر نوعی وساطت است و هیچ موضوعیتی ندارد. فقط طریق است. اگر این حالت باشد، امر به امر دال بر وجوب است؛ اما اگر احتمال موضوعیت بدهیم؛ یعنی اقدام او خودش مستقلاً مطلوبیتی دارد، در این صورت، این بحثی است که اینجا مطرح کردیم.

کلیتش این است: یک بار است که کاملاً مطمئن هستیم که حالت وساطت و طریقیّت در آن هست، آنجا امر به امر دال بر وجوب است. اگر احتمال معتناهی داریم که طریقیّت ندارد بلکه موضوعیت دارد، آن وقت یکی از این دو وجه را می‌گوییم که هیچ‌کدام از این دو وجه ما را به وجوب نمی‌رساند. ما را به یک تکلیف می‌رساند البته آنجا که شرایط تکلیفی برای آن هست. اگر آن نباشد حالت تمرینی است. این قاعده کلی قصه است.

قاعده کلی بحث یازدهم

این بحث کلی است که قاعده کلی آن هم این است: اگر جایی امر به امر ظهوری در این مطلب دارد که در این حال طریق محض است. در واقع شارع آن را می‌خواست بگوید، منتهی آن را واسطه قرار داده است. مثل: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ



بَلِّغْ» (سوره مائده/آیه ۶۷) در اینجا یعنی «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ» می‌دانیم رسول واسطه است. همه اوامر شارع واسطه است. این قرینه عامه دارد برای این‌که امر به امر دال بر وجوب است.

صورت دومی هم دارد و آن، این است که چنین قرینه و ارتکازی وجود ندارد. که این طریق است. احتمال می‌دهیم موضوعیت دارد؛ یعنی این‌که او بگوید و یا اقدام بکند، برایش موضوعیت دارد. اگر این باشد در این صورت باید لغو نباشد.

خروج از لغویت در جایی که شرایط تکلیف را دارد، یا احتمال می‌دهیم شرایط تکلیف داشته باشد، حداقلش یک تکلیف غیر الزامی است؛ اما در جایی که قرینه داریم که این تکلیف را ندارد، آن وقت فقط تمرین است.

در بحث ما، اینجا پدر و مادر یا مکلفینی مأمور شده‌اند، که امر هم نیست. در «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم/۶) هم فعل است هم امر. اینجا هم «یفرق بینهم» مستقیم امر نیست بلکه تفریق است. این تفریق بیش‌تر یک عمل است. یعنی این‌ها را می‌تواند از هم جدا کند. ولی گاهی هست که حالت امری دارد. یعنی امر به جدایی می‌کند. یعنی جدایی را با روش امری انجام می‌دهد. ولی همیشه این‌طور نیست که امری باشد؛ یعنی عملاً جای خواب و رختخواب را طوری تنظیم می‌کند که این‌ها از هم جدا بمانند. پس الآن نمی‌توانیم بگوییم محطّ این بحث، امر به امر است. نگفته: مُرْ أَهْلَكَ یا مُرْ صَبِيَّانَكَ یا أَوْلَادَكَ بِالْتَفْرِقِ فِي الْمَضَاجِعِ یا نگفته که «مُرْهُمْ». امرشان بکن. بلکه به عملی دستور داده، می‌گوید: جدایشان بکن.

این بحث، عین بحث امر به امر نیست ولی می‌توانیم یک کپی از آن برای بحث خودمان بگیریم؛ و در اصول در ادامه آن به عنوان تنبیهش بیاوریم. اصولیین این بحث را در کتب اصول نیاورده‌اند. ما اگر در اصول این بحث را ادامه می‌دادیم و به این بحث می‌رسیدیم این را اضافه می‌کردیم. می‌گفتیم: یک بحث این است که امر به امر دال بر وجوب است یا نه؟

یک بحث نظیر آن، این است که امر به فعلی می‌کند که با دیگری ربط دارد مثل همین. که امر می‌کند آن‌ها را جدا بکن. آیا لازم است که آن‌ها جدا بخوابند یا فقط او باید این کار را انجام بدهد ولی آن‌ها تکلیفی به این ندارند؟ اگر هم جدا بخوابند خلاف امری انجام نداده‌اند، چه امر الزامی باشد چه امر رجحانی.

من یک بحث اصولی می‌گویم که در اصول، بحثی داریم که امر به امر در آیه مفید وجوب است یا نه؟ که امر به امر استحبابی هم باید بگوییم مفید استحباب هست یا نیست؟ که به این شکل بحث نشده است. یک بحث دیگر اصولی که به همین وزن است، همین مدل در آن هست، ولی عین آن نیست، این است که اگر شارع امر به فعلی کرد که متعلق به



دیگری است، آیا آن شخص هم به ماده آن مأمور می‌شود یا نه؟ می‌گوید جدایشان کنند، یعنی بچه‌ها هم واجب است که از هم جدا بشوند؟

می‌فرماید: که نگذار بچه‌ها دوست بدی پیدا کند. معنایش این است که خود بچه هم نباید دوست بد داشته باشد و او هم تکلیفی دارد یا نه؟ و لذا این مصداق جمود بر الفاظ و مصداق امر به امر نیست. ولی ملاک آن بحث در اینجا هم هست و لذا باید در اصول این بحث مطرح شود.

اگر امر به فعلی کرد که تعلق به دیگری دارد؛ یعنی دیگری مورد آن فعل است، آیا خود آن شخص هم به آن فعل مأموریت پیدا می‌کند؟ فعل مأمور به تفریق شد. ولی تفریق موردش این دو بچه هستند. آیا تفرق هم برای آن‌ها واجب است؟ یا او باید این کار را انجام بدهد ولی اگر او نتوانست یا خبر نداشت خود آن‌ها هم تفرق برایشان لازم است؟ ولو این‌که او اقدام نکند یا او معصیت کرد و اقدام نکرد، آیا تکلیف مستقل دیگری داریم که به خود بچه‌ها بگوید جدا بخواهید که در این صورت اگر قبل از بلوغ باشد، حالت رجحانی و بعد از بلوغ هم مثل ده سال و بالاتر، برایشان واجب باشد؟ یعنی تکلیفی برای فرزندان پیدا می‌شود یا نه؟

این مثل ملازمات عقلیه است که آیا از این حکم، می‌شود این تکلیف را استخراج کرد یا نه؟ مثل این‌که بگوییم امر به شیء آیا امر به مقدماتش هست یا نیست؟ امر به شیء آیا نهی از ضدش هست یا خیر؟ اینجا هم امر به تفریق برای پدر و مادر، امری تولید می‌کند که به تفرق بین آن‌ها بیانجامد یا خیر؟ و لذا این مصداق امر به امر نیست ولی چیزی نظیر آن است.

پس سؤال اصلی این است که امر به تفریق، مستلزم امر به خود آن‌ها به تفرق است یا نه؟ به حیثی که اگر بگوییم پدر و مادر یا اولیاء اقدام به این کار نکردند، خودشان باید توجه بکنند؟ مخصوصاً آنجایی که به حد تکلیف رسیده باشند. مثل ده سال و بالاتر آمده یا نه؟ آیا امر به تفریق، مستلزم امر به تفرق است یا نه؟ مثل اینکه به جداسازی بچه‌ها از محیط این چنین امر می‌کند. آیا اگر او این کار را نکرد، تکلیف بر بچه‌ها لازم است یا نه؟ در اینجا چون بحث امر نیست و بیش‌تر بحث ملازمه است، بحث ملازمه عقلی است، که آیا عقلاً یا عرفاً بین امر به تفریق و یک امر دیگری به تفرق، به صورت مستقل و کامل به حیثی که اگر امر اولی نباشد یا عصیان شود، دومی سر جای خود هست. آیا این حکم مستلزم آن حکم هست یا نیست؟

اینجا ما در وجه لفظی، چیزی نداریم. باید بگوییم یا ملازمه عقلی است یا ملازمه عرفی.

بین این‌که اگر تفریق برای این‌ها لازم است، برای آن‌ها هم تفرق لازم باشد، ملازمه عقلی نیست. ممکن است حکمتی و فلسفه‌ای باشد که او این کار را بکند ولو اینکه بر آن‌ها این لازم نیست، اما عرفاً نوعی از ملازمه وجود دارد.



یعنی عرف تا وقتی می‌فهمد شارع فرمود این‌ها را در بستر جدا کن یا وقتی شارع می‌گوید بچه‌هایت را از رفقای سوء دور بدار، (قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً) این یکی از مصادیق آن است که نگذار رفیق بد پیدا بکنند، این امر که شارع می‌کند، عرف می‌گوید آن عمل یک نوع مبعوضیتی دارد. این‌که فقط مطلوبیت دارد که او این‌طور عمل بکند، ولی برای آن‌ها در این تفرق مطلوبیت نیست. در اجتماع مبعوضیت نیست و این سازگار نیست. می‌شود جایی قرینه خاصی داشته باشیم، بگوییم عقلاً ملازمه نیست. ممکن است عدم اقدام او مبعوضیت داشته باشد و اقدام او مطلوبیت داشته باشد، ولی برای آن‌ها هیچ فلسفه‌ای نداشته باشد. عقلاً قابل تعقل هست ولی عرفاً نه. مگر اینکه قرینه خاصی داشته باشیم.

عرف می‌گوید: اگر این آقا مأمور به تفریق شد، معلوم می‌شود تفرق مطلوبیت دارد. برای اینکه تفرق حاصل بشود به طریق اولی طریقت هم دارد. از ارتکازات به خوبی این را می‌فهمیم. پس امر به تفریق، مستلزم امر به تفرق است. یعنی وقتی می‌گوییم: «فَرَّقْ بَيْنَهُمَا فِي الْمَضْجَعِ» گویا به آن‌ها امر می‌کند که «تَفَرَّقُوا فِي الْمَضْجَعِ».

از فرق خطاب پدر و مادر، یک امر تفرق به بچه‌ها بیرون می‌آید. این ملازمه دارد، منتهی دو نکته را باید توجه بکنیم:

- یک نکته این است که این ملازمه در جایی است که امکان خطایی به آن‌ها باشد. یعنی با دلیل قاطعی، تکلیف را از آن‌ها بر نداشته باشد و آلا اگر نسبت به مجنون بگوید: مجانین را نگذارید در جایی با هم بخوابند، این ملازمه ندارد چراکه نمی‌شود امری را متوجه مجنون کرد و لذا مواظبت‌هایی که نسبت به مجانین اگر در روایات بگوید که مثلاً مجانین را از هم جدا کنید، هیچ حکمی برای خود مجنون بیرون نمی‌آید. یک مصلحت اجتماعی دارد که او می‌گوید باید این کار را بکند.

اما اگر شأنیت تکلیفی وجود داشته باشد، در اینجا از آن تکلیفی برای او استخراج می‌شود. این یک مطلب بود. پس این حکم که گفتیم ملازمه عقلی نیست، ملازمه عرفی است.

- دوم اینکه ملازمه عرفی در جایی است که شأنیت برای تکلیف در آن افراد باشد، چه این‌که در صبی ممیز، شأنیت تکلیف اجمالاً هست.

- نکته سوم هم این است که از این ملازمه، بیش از حکم ترجیحی بیرون نمی‌آید. حتی اگر این بچه‌ها بالغ هم شده باشند. مثلاً دختر ده‌ساله باشد. چراکه عرف می‌گوید: این باید از لغویت بیرون بیاید و نمی‌پسندد که او را به چیزی امر کند ولی آن‌ها تکلیفی نداشته باشند، ولی ممکن است بگوییم آن‌ها تکلیف رجحانی دارند. خوب است که با هم نخوابند. ولی او به خاطر مجموعه‌ای چیزها مأمور شده که حتماً این عمل را انجام دهد. ولی



برای آن‌ها واجب است؟ نه وجوبش معلوم نیست که وجوبی از آن بیرون بیاید. ولی راجح است. البته نکته آخرش را به قاطعیت دو نکته قبل نمی‌گوییم؛ چون ممکن است بگوید عرفاً اگر می‌گوید واجب است این کار را بکنی، واجب است او هم این اقدام را بکند. ولی به نظر می‌آید این وجوب تلازمی ندارد مخصوصاً قبل از تکلیف، که وجوبی معقول نیست. ولی اگر گفتیم قبل از تکلیف و در حال تمیز، تکالیف رجحانی وجود دارد، از آن بیرون می‌آید.

نتیجه بحث یازدهم

پس بحث یازدهم این بود که آیا از امر تفریق، یک امر به تفرق به خود بجه‌ها، به صورت رجحانی و بعد از بلوغ به صورت وجوب بیرون می‌آید یا نه؟ ما می‌گوییم چه قبل از بلوغ، چه بعد از بلوغ، در آنجایی که شأنیت تکلیف نیست که هیچ، آنجایی که شأنیت تکلیف است، چه قبل از بلوغ چه بعد از بلوغ یک عمل رجحانی استفاده می‌شود. او باید اقدام بکند ولی اگر اقدام نکرد یا نتوانست اقدام بکند، خود آن‌ها الزامی ندارند. استحباب برایشان وجود دارد. اگر قبل از تکلیف هم بگوییم مستحبی هست، که همان است. اگر هم نه که هیچ تکلیفی نیست. بعد از تکلیف هم حداکثر می‌گوید استحباب است.

خلاصه بحث یازدهم

قبل از شروع بحث دوازدهم خلاصه عرض کنیم که: معلوم شد که بعید نیست که بگوییم این برای پدر و مادر به‌طور مطلق تکلیف وجوبی است. این جداسازی باید از ده‌سالگی انجام بشود. ولی قبل از ده‌سالگی ما دلیلی نداریم. بعد از ده‌سالگی باید مراقبت بکنند که این جدایی انجام بشود. حداقل این حکم، احتیاط واجب است. اگر نگوییم حرمت فتوایی است احتیاط واجبش بعید نیست.

۱۲. تفریق مضامع تا چه سنی بر عهده پدر و مادر است؟

بحث دوازدهم این است که این تفریق که وظیفه‌ای که بر دوش پدر و مادر یا دیگرانی که با او در تماس هستند قرار داده شده است، مبدأش از ده‌سالگی است ولی منتهاش تا کی است؟



در پاسخ به این پرسش باید به این نکته توجه کرد که آنچه ما در روایات داریم: «صَبِيٌّ وَ صَبِيٌّ وَ صَبِيَّةٌ وَ صَبِيَّةٌ» است. صبی هم اطلاقش مال قبل از بلوغ تا چهارده پانزده سال است. این روایت معتبره آن را نمی‌گیرد. باید راهی پیدا کنیم ببینیم می‌شود تکلیف پدر و مادر و بقیه به بعد از بلوغ هم تسری بکند؟ یعنی منتهاش را تا بلوغ در پسر یا در دختر تا چهارده پانزده سال نگوئیم. حداکثرش چهارده پانزده سال است ولی بعدش صدق صبی نمی‌کند. آیا بعد از آن هم می‌تواند صدق کند یا نه؟ ممکن است بگوئیم بعد از آن هم می‌تواند صدق کند البته با یکی از وجوهی که عرض می‌کنیم:

راه‌های صدق صبی بعد از بلوغ

۱. مقصود از «صبی»

یکی اینکه کسی بگوید اینجا صبی که گفته شده، بیش‌تر مقصود بچه است. چون صبی یک اطلاقش مقابل بالغ و سنین بالاتر است که دوره کودکی و نوجوانی و این‌ها را شامل می‌شود و سن جوانی را در بر نمی‌گیرد. ولی گاهی هم صبی که گفته می‌شود حداقل در استعمالات است، یعنی فرزند منظور است. امروزه نیز استعمال می‌شود: صبی فلانی، یعنی فرزندش. ولو این‌که چهل، پنجاه‌ساله باشد. در روایت هم گاهی چنین اطلاقی ممکن است باشد. این یک وجه است که بگوئیم صبی و صبیبه در اینجا معنای خاص اول، که مقابل جوان و بزرگ است، نیست. بلکه معنای دوم و عام است؛ یعنی آن‌کسی که نسبتی با او دارد. این یک احتمال است. البته این بعید است. ظاهر اولیه صبی و این‌ها مقابل شاب است.

۲. الغاء خصوصیت

وجه دوم این است که بگوئیم این واژه این روایت، شامل آن نمی‌شود. ولی در روایت چهارم داریم: «يُفَرِّقُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ وَ النِّسَاءِ فِي الْمَضَاجِعِ»^۳ اینجا می‌گوید: «بچه» که احتمال تصحیح آن روایت هم هست؛ یعنی روایت می‌گوید: بین بچه و زن‌ها که قاعدتاً بچه‌های پسر و دختر را می‌گیرد، اگر آن روایت را بپذیریم، آن‌جا دارد که بین بچه‌ها و بزرگ‌ترها و زن‌ها تفریق ایجاد کنید، در این صورت قطعاً بچه‌ها و رجال را هم در برمی‌گیرد. اگر دو طرفش مرد باشد، یا زن باشد یا بچه‌های بزرگ‌تر باشد، الغاء خصوصیت می‌شود و آن را هم در برمی‌گیرد. این هم یک احتمال است که

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۲۳۱.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۶۱.



روایت چهارم را بپذیریم و الغاء خصوصیت بکنیم از صبیان و نساء به بالاتر یعنی آنجایی هم که حالت جوان شده است. الغاء خصوصیت است هم در الصبیه و الصبی در این روایت بخصوص با ملاحظه آن روایت که پای افراد بزرگتر را به میان کشیده است. این هم یک احتمال است که ممکن است اینجا بدهیم که الغاء خصوصیت و تنقیح مناط باشد. البته در این، نوعی تردید وجود دارد. برای این که ممکن است شارع روی بچه‌هایی که قبل از بلوغ است یا اوایل بلوغ است یعنی تا وقتی که بچه هستند، صدق بکند.

اینجا پدر و مادر را مکلف کرده که مواظبتی داشته باشند و الا در پانزده یا هفده، هجده سالگی خودشان می‌دانند. می‌شود بگوییم این خیلی امر مهمی است که در کوچکی این کار را پدر و مادر انجام می‌دهند پس در بزرگی هم باید به طریق اولی رعایت بکنند. پس باز هم به طریق اولی الغاء خصوصیت می‌شود. می‌توانیم بگوییم در سنینی که خودشان ضبط و کنترل ندارند، می‌گوید: تو تکلیف داری بعد از آن مثل بقیه مسائل است. اگر می‌بینید به منکری منجر می‌شود، نهی‌اش بکنید. اگر هم نه مثل بقیه خودش مواظبت می‌کند بعید نیست دومی باشد. بچه که به سن پانزده سالگی رسید خودش مکلف خودش است. این حالت رشید است. اوامر و نواهی را می‌فهمد و تطبیق می‌دهد. اگر شما جایی مطمئن شدید منکری انجام می‌دهد از باب «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» (تحریم/۶) اقدام بکن ولی این که اصل این جدایی از همدیگر لازم است، نه این طور نیست. ممکن است بگوییم الغاء خصوصیت می‌شود. وجه دوم الغاء خصوصیت بود بلکه بالاولویه ممکن است کسی ادعا بکند، ولی جواب این هم واضح است که چنین چیزی نیست. تا بچه است و قبل از تمیز که هیچ. بعد از تمیز در دوره‌ای که در حال رشد است و نیاز به مراقبت دارد می‌گوید تو تکلیف داری. ولی وقتی به رشدی رسید، شما مکلف به مراقبت‌های این گونه نیستید. تکلیفتان تمام است. صرف این که یک پتو انداختند و با هم خوابیدند تکلیف ندارید؛ اما خودش که در معرض فساد قرار بگیرد نباید انجام بدهد. شما هم اگر اطمینان به چنان چیزی دارید، امر و نهی‌اش کنید از باب «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» که این هم از قواعد کلی است که داریم. ولی این قدر حساس باشد که زیر یک پتو نخوابد، نه چنین مواظبتی نیست. نه تنقیح مناط است نه اولویت. به درجه رشدی رسیده که صبی و صبیه برایش صادق نیست.

باید اطمینان پیدا بکنید که حکم از این موضوع روی موضوع دیگر می‌آید به تنقیح مناط یا بالاولویه. ما می‌گوییم اطمینان نداریم برای اینکه احتمال دارد شارع حکمش فقط مخصوص این دوره باشد. البته این نظر قطعی نیست بلکه نظر من است. همین احتمال کافی است که نتوانیم تنقیح مناط بکنیم و اولویت درست بکنیم. احتمال دارد چنین چیزی نباشد. ما می‌خواهیم حکم را از یک موضوع به موضوع دیگر ببریم. این قیاس است. ما می‌گوییم نه باید مطمئن باشیم.



باید به فحوا اطمینان داشته باشیم. این اطمینان نیست. من حرف خودم را قطعی نمی‌گویم. بلکه عرض می‌کنم این احتمال هست. همین احتمال استدلال را باطل می‌کند. تا وقتی که عرف می‌گوید: صبی و صبیبه این ملاک است نه بالاتر. پس در این دو وجه که گفتیم نه شمول لفظی نه شمول منطقی و نه اولویتی داریم و لذا این حکم برای بچه‌ای است که به ده سال می‌رسد و تا پانزده و شانزده سالگی است.